

## گفتاری کوتاه در باب عالم ذرّ و رجعت در قرآن

نوشته آیت الله میرزا ابوالقاسم اردوبادی (۱۲۷۴-۱۳۳۳ ق)

به کوشش: عبدالحسین طالعی\*

**چکیده:** نویسنده به پاره‌ای از آیات مربوط به عالم ذرّ و رجعت در قرآن پرداخته، اعتبار احادیث مربوط به آنها را نشان داده، به اشکالهای کسانی که آن آیات و احادیث را انکار یا تأویل کرده‌اند، پاسخ می‌گوید. این گفتار، بخشی از کتاب چاپ نشده «شهاب مبین» نوشته میرزا ابوالقاسم اردوبادی (۱۲۷۴-۱۳۳۳ ق) است.

**کلیدواژه‌ها:** شهاب مبین (کتاب) / اردوبادی، ابوالقاسم (۱۲۷۴-۱۳۳۳ ق) / عالم ذرّ / رجعت / قرآن - اعجاز.

### مقدمه

این گفتار، فصلی است از کتاب چاپ نشده «شهاب مبین» از آثار ارزشمند فقیه محقق محدّث مفسّر ناشناخته، مرحوم آیت الله میرزا ابوالقاسم اردوبادی (م ۱۳۳۳) که در آستانه یکصدمین سالگرد رحلت ایشان برای نخستین بار، عرضه می‌شود. اصل کتاب در موضوع دفاع از ساحت مقدّس قرآن است و دو نسخه از آن

شناخته شده است: یکی به شماره ۱۰۹۶۳ در کتابخانه آیت الله مرعشی، و دیگری در کتابخانه علی حیدر مؤید. در فرصت کوتاهی که نگارنده در پیش داشت، فقط دسترسی به نسخه اول مقدور شد که عکس نسخه به لطف جناب دکتر سید محمود مرعشی در اختیار قرار گرفت.

شرح حال نویسنده - به نقل از کتابنامه ارسباران، ج ۳، نوشته سیدرضا آل محمد (چاپ تهران: کتابخانه مجلس، ۱۳۹۰، به کوشش محمد الوان ساز خوبی) ص ۲۳ و ۲۴ - چنین است:

آیت الله شیخ محمد قاسم (ابوالقاسم) اردوبادی فرزند ملامحمد تقی، فرزند ملامحمد قاسم، فرزند عبدالعلی، فرزند حسن، فرزند عبدالحسین، فرزند عبدالحسن، فرزند قاسم، فرزند علی، فرزند محسن، فرزند قاسم، از علماء و فقهای بزرگ عصر خود بوده و در اخبار و آثار و رجال اطلاعی تام داشت. وی در جمادی الاولی ۱۲۷۴ ق (دی ماه ۱۲۳۶ ش) در تبریز متولد شد. ایشان در عتبات عالیات، از حوزه درسی فقه و اصول شیخ محمدحسین فاضل اردکانی و شیخ زین العابدین مازندرانی بهره‌ها برد و در حکمت و فلسفه از محضر علامه برغانی کسب فیض نمود و در عرفان و اخلاق از محضر عارف بزرگ، ملاحسینقلی همدانی استفاده نمود.

اردوبادی مدارج عالی اجتهاد رانزد آیات عظام ملامحمد ایروانی، شیخ محمدحسین کاظمی و ملاعلی نهاوندی تحصیل نمود و به بام بلند اجتهاد صعود کرد. پس از سالها تحصیل و تدریس، از شیخ محمدطه نجف اجازه روایت گرفت و از آیات عظام ملامحمد فاضل شربیانی، شیخ زین العابدین مازندرانی، میرزا محمدحسن شیرازی و شیخ لطف الله مازندرانی اجازه اجتهاد دریافت نمود. در حدود سال ۱۳۰۸ به تبریز بازگشت و تربیت و تدریس طلاب علوم دینی را عهده‌دار شد و پس از هفت سال اقامت در زادگاه خود، دوباره در سال ۱۳۱۵ ق به

نجف مراجعت نمود و به تدریس و تحقیق مشغول گردید.

پس از وفات شیخ محمد حسن مامقانی و ملامحمد فاضل شربانی به مرجعیت عامه رسید و بسیاری از شیعیان آذربایجان، قفقاز، تمامی روسیه و دیگر شهرها در امر تقلید به وی رجوع کردند.

صاحب اعیان الشیعه پنجاه اثر از ایشان نام برده که اسم برخی از آنها بدین قرار است:

۱. القبسات فی اصول الدین؛
۲. مناهج الیقین فی الرد علی النصاری؛
۳. الشهاب المبین فی اعجاز القرآن؛
۴. مسائل الاصول در اصول فقه، ۲ جلد؛
۵. النجم الثاقب فی نفائس المناقب و...<sup>۱</sup>
۶. الشهب الثاقبة فی ردّ القائلین بوحدة الوجود؛
۷. السهام النافذة فی ردّ البابیه؛
۸. قبسات النار فی ردّ الفجار؛
۹. طهارت؛ ۱۰. صلوة؛ ۱۱. خمس؛ ۱۲. انفال؛ ۱۳. صوم؛ ۱۴. اعتکاف؛ ۱۵. حج؛ ۱۶. جهاد؛ ۱۷. امر به معروف؛ ۱۸. نهی از منکر؛ ۱۹. متاجر؛ ۲۰. صید؛ ۲۱. ذباجة؛ ۲۲. اطعمة؛ ۲۳. اشربه؛ ۲۴. قضا؛ ۲۵. قصاص؛ ۲۶. موارد؛ ۲۷. دیات؛ ۲۸. حاشیه بر جامع العباسی؛ ۲۹. حاشیه بر رساله ملامحمد فاضل شربانی؛ ۳۰. مناسک حج.

سرانجام این عالم فرهیخته در تاریخ ۵ شعبان المعظم ۱۳۳۳ ق (۲۷ خرداد ماه ۱۲۹۴ ش) در راه سفر به خراسان، در همدان، درگذشت و پیکرش پس از چند سال، توسط فرزندش آیت الله میرزا محمدعلی غروی اردوبادی به نجف اشرف

۱. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۱۰ و ۴۱۱.

منتقل و در یکی از حجره‌های صحن مقدّس علوی دفن گردید.<sup>۱</sup>

اینک بخشی از کتاب مرحوم اردوبادی:

از جمله قصص قرآن عظیم الشان، ذکر عالم ذرّ که عبارت از تکلیف ارواح است. و این فقره از جمله معارف دواعی بر جدّ و جهد است که انسان در این دعا ایمان بیاورد و عمل به ارکان او می‌کند. از منکرین عالم ذرّ نبوده باشد و همیشه ترسناک بشود که مبادا از اشقیا نوشته‌اند در عالم ذرّ، و از خداوند غفور سؤال نماید، هرگاه از اشقیا نوشته شده است محو، و از سعدا ثبت فرموده باشند، زیرا:

﴿يَحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (رعد (۱۳) / ۳۹)

و ایضاً در اثبات آن عالم، تقریب است به روز قیامت و سهولت آن در جنب قدرت خدای تعالی مثل:

﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا. يَسْأَلُ الصَّادِقِينَ عَنْ صَدَقَتِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (احزاب (۳۳) / ۷ و ۸)

یاد کن - یا محمّد - وقتی را که گرفتیم از پیغمبران، عهد و پیمان آنها را، واز تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و گرفتیم از آنها عهد مؤکّد شدید.

و علی بن ابراهیم گوید که خداوند عالم، اخذ عهد و پیمان فرمود، از همه انبیاء عهود دائمه برای خود، یعنی به عبادت خود، و دعوت نمودن خلق را به طرف خودش، عزّ جلاله. بعد تصریح فرمود به خصوص این پنج نفر را که افضل انبیائند. و تقدیم حضرت رسول الله ﷺ به جهت افضلیّت آن سرور کائنات است به جهت اینکه از همه انبیاء سابقه میثاق را قبول نمود. و میثاق دومی مؤکّد ایمان به رسول خدا و امیرالمؤمنین - صلی الله علیهما و آلهما المعصومین - است. و

۱. علمای معاصرین، ص ۱۰۵.

امیرالمؤمنین علیه السلام را نصرت کنند. شاهد این آیه دیگر است که می فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ، ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ

مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ (آل عمران (۳) / ۸۱)

یاد کن - یا محمد - وقتی را که / الله - سبحانه و تعالی - / اخذ فرمود از پیغمبران میثاق به آنچه دادیم به شما از کتاب و حکمت الهیه، بعد از آن رسول آید. علامتش آن است که تصدیق می نماید آنچه را با شماست. هر آینه به او ایمان بیاورید و البته به او نصرت نمایید.

و از جمله نصرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نصرت وصی اوست. و این آیه شریفه تفسیرکننده است به اخذ میثاق از امم سابقه، اگر زمان حضرت رسول خدا یا زمان وصی صلی الله علیه و آله را درک کنند، نصرت نمایند. و مفسر است به میثاق عالم ذرّ ایضاً. و هر دو صحیح است. حاصل مقصود اینکه نصرت، مأمور به است و پیمان اخذ کرده اند. و اظهر به حسب لفظ، عالم ذرّ است، زیرا ظاهر هر دو آیه مبارکه، اجتماع انبیاء است در مخاطب شدن به خطاب مستطاب حضرت اقدس الهی عزّ شأنه. آخر آیه دوم هم شاهد است و می فرماید:

﴿قَالَ أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي، قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا

مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (آل عمران (۳) / ۸۱)

خدای تعالی فرمود: آیا اقرار نمودید و عهد مرا گرفتید بر این امر؟ انبیاء گفتند: اقرار نمودیم. فرمود خداوند عالم: پس شاهد باشید، و من هم با شما از شاهدانم.

وجه شهادت، خطاب جمع است بر یکدیگر که ظاهرش اجتماع است، هر چند به اعتبار تعدّد هم جایز است که متفرّق را با صیغه جمع خطاب نمایند؛ امّا خلاف ظاهر است، خصوصاً شهادت بعضی به دیگری با اجتماع مناسب تر است. امّا به تقدیر امم - چنان که وارد است - نیز منافات با اراده عالم ذرّ ندارد. و از کلمه «فاشهدوا» این مستفاد می شود که به امت شاهد باشید، نه بر یکدیگر. امّا ظهور

جمع به خطاب در اجتماع همه در جای خود است. پس این آیه هم دلیل دیگر شد به عالم ذر.

مراجعت نماییم بر آیه اولی. مقصود از ذکر آیه ثانی، استشهاد بود به اینکه نصرت نبی و وصی او - صلی الله علیهما و آلهما - لازم و مأمور به است و عهد و پیمان او را گرفته‌اند.

در تتمه آیه اولی می‌فرماید که ما این عهد اول و ثانی را که مؤکد بود [گرفتیم] تا اینکه سؤال کند خدای تعالی راستگویان را از راستی آنها، و مهیا فرمود خدای تعالی برای کافران عذاب دردناک را.

و عدول از تکلم به غیب، اشاره به تعظیم سائل است که مخلوق طاقت حضور خالق سائل ندارند. و شأن و جلال و عظمتش اجل از حضور است. و اشاره است به استلزام عهد و تکلیف، سؤال را. و اشاره است بر اینکه اخذ عهد، مختص به حضرت اقدس سبحانی است لا غیره.

و رد آن جماعت است که از نزد خودشان اختیار امام می‌کنند. و اما سؤال قیامت با حاکم قیامت که منصوب از طرف خدای متعال است و آن کس است که عهد طاعت او را از انبیاء گرفته‌اند. و ایضاً نصب او به میثاق، اگر از دیگری توهم می‌شد که دیگران هم حقّی دارند، هرچند قیاس مع الفارق است، اما طبایع مایل به قیاس‌اند. به این جهت مستند به خود خدای تعالی گردید.

و ایضاً قبل از اخذ میثاق، خلیفه‌الله معینی نبود ظاهراً. پس باید از خود خدای تعالی - عزّ شأنه - اخذ میثاق صادر بشود. بعد از آنکه خلیفه معین شد، خلیفه با اذن خدای تعالی سؤال و جواب می‌کند. فعل مأمور، فعل آمر است. پس منافات ندارد با اخباری که دلالت دارد به اینکه خدای تعالی روز قیامت سؤال خواهد فرمود. و ایضاً نسبت اخذ میثاق به خدای متعال، دلیل به استحکام آن و به عظمت

«مأخوذٌ له» است. پس لابد از این امر بزرگ سؤال خواهد [شد]. سهل شمارند و اطاعت و فکر کنند و عبرت گیرند.

پس بین این قصص چه قدر معارف و مواعظ را داراست که موجب ملازمت بندگی و عبادت است. پس چرا قاریان را آن قدر ثواب نداشته باشد؟  
و مثل:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا، أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّتَهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ. وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (اعراف (۷) / ۱۷۲-۱۷۴)  
یاد کن - یا محمد - وقتی را که اخذ نمودیم از بنی آدم ذریّه آنها را...

یعنی وقتی که اولاد آدم، ذریّه بودند که خود آنهاست. اضافه بیانیه است. و مثل:

﴿وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ﴾ (یس (۳۶) / ۴۱)  
یعنی: آیه الهیه است برای آنها که حمل نمودیم ذریّه آنها را در کشتی که پُر بود.

مراد از ذریّه، خود آنهاست؛ یعنی عهد از اولاد آدم، مشتمل به تمام مشخصات نیست، بلکه از ارواح بنی آدم است که در صورت ذر بودند، از همه جمیعاً در یک جا، چنانکه ظاهر لفظ آیه شریفه است.

[ادامه ترجمه آیه شریفه]

و آنها را شاهد گرفت بر نفس خودشان. و عهد مأخوذ این بود که: من آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند: بلی، شاهد شدیم به جهت کریه شدن اینکه بگویند روز قیامت که غافل بودیم از این، یا اینکه بگویند این است و جز این نیست که پدران ما شریک قرار داده بودند تو را، ما اطفال کوچک بودیم، آیا ماها را هلاک می کنید به سبب افعال آنها که اهل باطل بودند؟

یعنی این اعلام و تکلیف را در عالم ارواح کردیم که معارف در فطرت بنی آدم

بماند به فعل پدران و اجداد خودشان گردیده نبود و فریب نخورند. و هرکس مخالفت نماید دیگر جای عذر نداشته باشد؛ چنانکه خود پدران و اجداد آنها عذر ندارند، به سبب اینکه تکلیف به عموم اولاد آدم شد. و آیه مبارکه صریح است در اخذ میثاق از همه ذریه. پس لامحاله قبل از انتقال به ارحام و قبل از تولد خواهد شد.

پس مقصود از لفظ «ظهورهم»، ارواح است. و مصداق خارجی او را خداوند تبارک و تعالی می داند. خداوند عالم به قدرت کامله خود در آنها قوه ای خلق نمود که خطاب مستطاب را شنیدند و فهمیدند و جواب دادند. در خبر وارد است صراحتاً، و دلیل سماع و فهم است التزاماً. و اخبار موافق به این ظاهر است متواتر. همه صحیح است به اصطلاح قدما، و مقداری صحیح است به اصطلاح جدید.

و حاصل گفته و اصطلاح بعضی اینکه خدای تعالی در بدو خلقت، آب شیرین و آب شوری خلق و به هم ممزوج فرمود، و خاکی برداشت از روی زمین طبقه چهارم، چنانکه در حدیث دیگر است. آن را با شدت مالید، و اصحاب یمین و شمال مثل ذرّ راه می رفتند. خدای متعال به اصحاب یمین فرمود: بروید به بهشت با سلامتی، و به اصحاب شمال فرمود: بروید به جهنّم، و باک ندارم. بعد به ایشان [فرمود]: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، تو پروردگار ما [هستی]. شاهد شدیم. و این تکلیف را کردیم به جهت این که اکراه داشتیم [از] اینکه روز قیامت بگویند از این غافل بودیم.

بعد، اخذ عهد و میثاق فرمود به انبیاء: آیا من ربّ شما نیستم و این محمد ﷺ رسول من و این علی امیرالمؤمنین [صلوات الله علیه] ولی و حجّت من نیست؟ گفتند: بلی. پس [برای] آنها نبوت ثابت شد. و از حضرت انبیاء اولی العزم، عهد و میثاق گرفته شد: به تحقیق، من خدای شمایم و محمد ﷺ رسول من است، و علی

امیرالمؤمنین و اوصیای او علیه السلام که بعد از او می‌باشند، صاحبان امر من و خازنان علم من‌اند.

با وصی آخری او - مهدی عجل الله فرجه - با او نصرت می‌کنم دین خود را، و ظاهر می‌نمایم با او دولت خود را، و مردم به سبب او عبادت می‌کنند با رغبت و یا اکراه.

گفتند: بلی، اقرار نمودیم و شاهد شدیم. این پنج نفر بدون تأمل اقرار نمودند. از میان همه انبیاء، اولی العزم شدند. و حضرت آدم به همه اقرار کرد، ولی در حضرت بقیة الله امام عصر مهدی - صلوات الله و سلامه علیه - توقف نمود، نه اقرار و نه انکار نمود. از این جهت، اولی العزم نشد. و این است معنی آیه شریفه:

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ، فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْمًا﴾ (طه ۲۰ / ۱۱۵)  
عهد کردیم با آدم قبل از این، پس فراموش کرد [و] نیافتیم او را صاحب عزم.

و گفت همین، دیگر نگفت.

پس خدای تعالی امر فرمود آتشی افروخته شد. به اصحاب شمال امر فرمود: داخل باشید، ترسیدند. و به اصحاب یمین امر شد داخل شوید، فوراً - بامثال امره الشریف - داخل شدند. آتش بر آنها سرد و سلامت شد. اصحاب شمال اعتذار نمودند که: خداوند! بارالها! از ما درگذر. خطاب رسید: درگذشتم، حالا بروید داخل آتش باشید. باز ترسیدند، داخل نگشتند. از آن وقت مطیع و دوست و عاصی و متمرّد ثابت شد.

### [نقد برخی سخنان در باب آیه ذر]

مغرور به رأی کاسد خود، احادیث معتبره را انکار نموده، می‌گوید که قائلین به عالم ذر، آثاری بعضی مرفوع و بعضی موقوف نقل کرده‌اند و تأویل آیه کرده‌اند. و ظاهر قرآن به این شهادت دارد. زیرا که بنا بر این باید خداوند عالم فرموده بود: «وَإِذْ

أخذ ربك من آدم وذريته من ظهري» پس اینکه فرمود: «من بني آدم ذريتهم» و «من ظهورهم» منافی این است. و ایضاً سیاق آیه این است که این مخاطبین، پدران مشرک داشتند و همه انسان، اولاد آدم است، پدرشان آدم. و آدم را مشرک گفتن جایز نیست.

جواب این ایرادشان در سابق ذکر شد که ذریه، عبارت از خود اولاد آدم است که از ظهور ارواح یکدیگر، وقت معلوم و معین اخذ شده و اضافه بیانیه است که مضاف عین مضاف الیه است. پس «من آدم ذریته و ظهري» لازم نیست و به طریق مذکور در آیه، صحیح و ادق است.

پس همین معنی موافق ظاهر آیه است به دلیل اخذ ذریه از ظهري، و به دلیل ظهور آیه در اجتماع مخاطبین.

و ایضاً ظاهر آیه مذکوره، اعتقاد نمودن به خدای متعال است در عقول، تا عذر نیاورند به فریب دادن آباء خودشان که مشرکین اند.

و ایضاً استشهاد بنی آدم به نفس خودشان در دنیا کی شده تا به طایفه ای خاصه تفسیر کنند از بنی آدم، یا به اختلاف نشئات تفسیر نمایند که خداوند عالم بنی آدم را از اصلاّب پدران نقل فرمود به ارحام مادران و از نطفه بودن به علقه و از علقه به مضغه بودن و غیر آنها.

پس این حالات را به انسان جاری فرمود که حجّت باشد به آنها و تا نگویند ما غافل بودیم.

و ظاهر آیه خلاف هر دو معنی است، به جهت اینکه ظاهرش آن است که در حال ذر بودن، آنها را به نفس های خود شاهد گرفت.

پس معنی اول معین است. و احادیث متواتر و صحاح است به اصطلاح محدث، بعضی صحیح و بعضی موثق و بعضی غیر از اینها است. فعلاً، بدون حاجت به مراجعه، پانزده حدیث در کافی در همین باب است، سوای متفرق در

بابهای متفرقه و سوای آنچه با ملازمت دلالت دارد. و یک حدیث از علل [الشرايع] منقول است، در نظر دارم، سوای احادیث دیگر از کتب متفرقه. پس ضعیف شمردن این اخبار موافق با ظاهر قرآن، از کج‌کاری است.

و ظاهر آیه این نیست که همه مخاطبین پدران مشرک دارند، بلکه معنی آیه این است که ما این تکلیف ذر را در عالم ذر نمودیم تا نگویند ما غافل بودیم، و نگویند که طفل بودیم، فریب و اغوای پدران را خوردیم.

و این جور تعلیل صحیح است، هر چند در بعضی جاری شود. و تعلیل اول در همه جاری است، چنانکه وارد است که هرگاه این نبود، کسی خدای خود را نمی‌شناخت. و تعلیل دومی در کسانی که آباء مشرک دارند جاری است که بنا به تفسیر به اختلاف نشأت، این توجیه «لابد منه» است. یعنی این تکلیف را نمودیم که دیگر کسی عذر عام یا خاصی نداشته باشد.

و بعد از اینها قرآن کریم را با قصص مرسله اهل تواریخ و تفاسیر مرسله منقوله از اصحاب رأی - مثل حسن بصری و رمانی و مجاهد و غیر آنها - تفسیر می‌کنند. پس خیلی قباحه دارد که احادیث صحیحه موافق آیه را مرفوع و مقطوع و مخالف ظاهر کتاب، تعبیر کنند. عفی الله عنهم.

### [اشکال دیگر منکران عالم ذر]

و ایضاً منکرین عالم ذر ایراد کرده‌اند که بر فرض تسلیم، اگر مخاطبین عاقل نبودند، تکلیف ایشان جایز نبود. و اگر عاقل بودند چطور است که کسی این واقعه عظیم را متذکر نمی‌شود، با اینکه با نسیان حجت تمام نمی‌شود. و چطور اهل بهشت و جهنم، دنیا را متذکر نمی‌بودند، ناسی نمی‌شوند. اهل بهشت به اهل جهنم می‌گویند که وعده خدای تعالی را حق یافتیم که تنعم بهشت بود، شما آیا حق یافتید وعده خدا در حق خودتان [را] که عذاب جهنم بود؟ و غیر اینها. و اگر نسیان جایز باشد، در این صورت جایز می‌شود که خدای تعالی خلق را در

سابق تکلیف فرموده به امری، بعد اعاده فرموده که ثواب کند در دنیا یا عقاب نماید. و این تجاهل، مستلزم صحت مذهب تناسخیه است.

### [پاسخ این اشکال]

و جواب این، اینکه... [ظاهراً جمله ناتمام مانده است].  
و جواب آنهایی که اجتهاد در مقام نصّ حرام است، گفته‌اند: خداوند عالم، قادر است به [اینکه] امور عظیمه را هم نسیان دهد. بعد از آن تکلیف معارف فطری باشد چنانکه وارد است و به این حجت تمام می‌شود که فریب دیگران را نخورد. و نسیان می‌دهد که معارف ضروری نشود. زیرا هرکس تأمل کند، ثواب تأمل برای آن کس باشد. و اگر آن عالم ضروری باشد، آثار مهر و قدرت و جلال و عظمت الهیه مردم را به طرف خدا و ایمان می‌کشد بدون زحمت تأمل، و از ترس تذکر آن عالم. همه را مؤمن می‌کند و دوست از دشمن متمیز نمی‌شود. و این نقض غرض است به جهت اینکه غرض، تشخیص دوست و دشمن و مؤمن و کافر و مطیع و عاصی است که دشمن، ادّعای دوستی نکند.

و اما در روز قیامت، خدای متعالی در حافظه ایشان نگاه داشته که اهل بهشت، فرح و شادمانی کنند. و اهل جهنّم محزون و نالان و غمناک باشند. کسی که قائل به خدای تعالی قادر است نسیان عالم ذر را با تذکر اهل بهشت و جهنّم تناقض می‌گویند، با اینکه حفظ و نسیان با اراده خداوندشان است، عقلاً و نقلاً چنین خواسته. و در این باب در روز قیامت، ناسیان را چنین ذاکر می‌نماید. عالم ذر را هم متذکر می‌شوند چنانچه اعمال خود را که اکثراً منسی است، در مواعد عیدیه در سؤال قبر و غیره ذاکر می‌شوند.

و اما قصه تکلیف در سابق و اعاده به دنیا بعد از مردن به جهت مجازات، لکن همه ناسی باشند عالم تکلیف را، این عقلاً ممکن است و خدای تعالی قادر است، اما واقع نیست به جهت اینکه عوالم شرعاً محدود بودن این عالم، عالم تکلیف نه

عالم جزاء محسوس، و شرعاً ثابت است. و وجود یک عالم منسی، مستلزم وجود عوالم دیگر نیست هرچند ممکن است.

و قول ایرادکننده که بودن عالم دیگر را تجاهل گفته، دلیل است به ردّ خودش که حاصل کلامش امکان عالم است با علم به عدم وقوع. و این را کسی انکار نمی‌کند. و اما ایراد به استلزام تناسخ، باطل است، زیرا که تناسخ نسبت به قدرت خدا ممکن است، لیکن منافی ادله شرعیّه است به جهت اینکه قول به تناسخ انکار جنت و نار و برزخ است. و وجود عالم ذر، چه دلالت دارد به ثبوت تناسخ؟ می‌گوییم عالم ذر هست، به جهت اثبات قرآن عظیم و سنت؛ و تناسخ واقع نیست به جهت انکار ائمه دین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، و منافات با کتاب و سنت، و بس. پس نقوضات مذکوره به علما روا نیست، فضلاً به اینکه استدلال نمایند به امثال اینها و امور دینیّه را انکار کنند. این ایراد کلام اهل تقریط بود.

### [کلام اهل توجیه و تأویل]

اما اهل افراط گفته‌اند: مراد این است که خدای تعالی حقایق را نشر نمود در پیش علم خود، و آنها را استنطاق فرمود با زبان قابلیّت و استعداد و ذات، و او را در آنها دلائل نصب نمود. و در عقل آنها چیزی مرکب که آنها را داعی باشند به اقرار خدا؛ و این به منزله شاهد گرفتن بنی آدم به نفسهای خودشان [است] مثل «کن» گفتن وقت خلقت اشیاء، و مثل گفتن آسمانها و زمین که آمدیم در حال طاعت، و معلوم است که اینجاها قول حقیقی نیست، بلکه تمثیل است وقتی که آنها در اصلاّب آباء عقلیه و معدنهای اصلیّه بودند، در حالتی که آنها رقائق در حقائق مذکوره بودند. و از این آباء به «ظهور» تعبیر شد به جهت اینکه هریک ظاهر است یا ظاهرکننده و یا ظاهر است نزد او، به جهت اینکه صور عقلیه نوریّه بودند، ظاهره در حدّ ذات خود آنها را شاهد گرفت. یعنی آنها شهادت ذوات عقلیه و هوئیات نوریّه دادند.

پس به استعانت این قوه، خطاب «أَلست برّکم» را شنیدند، چنانکه در دنیا با توالی بدنیه می شنودند. و با زبان این عقول عرض نمودند در جواب خطاب حضرت ربّ الارباب: بلی، تویی خدای ما که بر ما وجود مقدّسه ربانیه داده‌ای، کلام شریف تو را شنیدیم و جواب خطاب تو را عرض نمودیم. دور نیست این جواب با لسان ملکوت که در عالم مثال باشد که پایین تر از عقل است و هر چیزی را ملکوتی هست چنانکه در آیات قرآنیّه توضیح به این بود. فرمود:

﴿فَسَبِّحْهُ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (یس (۳۶) / ۸۳)

تسبیح و تنزیه است خدای متعال را که در دست قدرت اوست ملکوت هر شیء.

و ملکوت، باطن ملک است. و این همه‌اش حیات است. و برای هر ذره از ذرات، لسان ملکوتی هست که نطق می کند با تسبیح و تمجید و توحید خدای تعالی. و به این زبان، سنگ ریزه در دست مبارک حضرت رسول خدا ﷺ تسبیح نمود. و روز قیامت، زمین با این زبان، از اخبار خود خبر می دهد. با این زبان روز قیامت، جوارح و اعضای بنی آدم نطق می کند، چنانکه هر دو فقره در قرآن مجید تصریح شده.

### [پاسخ به توجیه عالم ذر]

مؤلف گوید: [اولاً] در بطلان تأویلات آنها کفایت می کند اینکه اولاً از روی جزم گفت که این کلام با زبان عقل است، و ثانیاً دور نیست که با زبان ملکوت باشد. پس باید این مفسّر، یا امام بوده باشد یا جاهل دروغگو. و اگر بنابرین دروغگو باشد، ذات مقدّس خدای تعالی و اشرف کائنات رسول خدا ﷺ را ممکن است تأویل کرده باشد، چنانکه نموده اند.

و ثانیاً. این تأویلات آنها، تکذیب ظاهر قرآن و حدیث است. زیرا که راه رفتن ذرّ

و مخاطبهٔ خدای تعالی با اصحاب یمین و شمال و مخاطبه با انبیای اولوالعزم و افروخته شدن و تکلیف به اصحاب یمین و شمال به دخول نار و اطاعت اصحاب یمین به دخول نار و ترسیدن اصحاب شمال و داخل نبودن به آتش و اعتذار اصحاب شمال - الی آخره - همه واضح و لایح است در حقیقت قول، نه در خیال. و خدای عزوجل و علا، قادر است به نطق دادن هر جماد را. چنانکه از نطفه گندیده، بشر خلق می فرماید، می تواند که زمین و اعضا و جوارح را هم نطق بدهد. در سابق ذکر شد که از حضرت اباعبدالله جعفرین محمد الصادق علیه السلام سؤال کردند: در عالم ذر، در حال ذر بودن چگونه جواب دادند؟ فرمود: در آنها چیزی قرار داده شد در زمان خطاب مستطاب حضرت رب الارباب، با آن جواب عرض کردند. و عجب این است که صاحب کلام می فرماید که این حدیث به قول ما دلالت دارد، و نفهمیده که رد صریح است به خیالات فاسده او.

و در حدیث دیگر فرمود که از روی معاینه بود این مطلب، یعنی سؤال و جواب مذکوره در آیه شریفه معاینه بود، پس معرفت ثابت شد و موقف منسی گردید. و زودتر به خاطرشان می آید. و اگر نبود، کسی خالق و رازق خود را نمی شناخت. پس بعضی با زبان اقرار کردند، و با قلب اقرار نکردند. خداوند تبارک و تعالی در حق ایشان فرمود: ﴿فَاكُنُوا لِيُؤْمِنُوا لِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ﴾ (اعراف (۷) / ۱۰۱) یعنی: ایمان نمی آورند به چیزی که در سابق تکذیب کرده اند. یعنی در دنیا ایمان نمی آورند به چیزی که در عالم ذر تکذیب کرده اند. و ایمان و اقرار ظاهری نموده اند در عالم عقول یا ملکوت، چه تصدیق به زبان و انکار به جنان تصور دارد. و حال آنکه آن عوالم بقول خودشان سلم محض است.

و احادیث در این معانی حصر ندارند. پس تنطق اعضا و جوارح و خبر دادن زمین آنچه در رویش واقع شده، همه با تکلم ظاهری است و زبان نمی خواهد. خدای تعالی به همه چیز قادر است و تسبیح سنگ ریزه اگر ظاهری نباشد، معجزه نمی شود.

بلی، «کن» گفتن خدا، تمثیل است به دلیل عقل و نقل. و قیاس چیز دیگر بدون دلیل به او جایز نیست.

و ملکوت، تصرف مالک الملک است. و «ملکوت کلّ شیء» عبارت از مقدوریت و مملوک بودن اوست در جنب قدرت، چنانکه جبروت قهر قدرت کامله است به همه چیز، و عالم دیگر نیست تا کلام آن غیری کلام ظاهری باشد. و ملکوت را در مجمع البیان به معنی «ملک» تفسیر کرده و در قاموس به معنی «عزّ و سلطان». و در صحاح به معنی «ملک و عزّ» - بفتح اللام و تسکینها - در هر دو اخیر. و آنچه ما گفتیم، از اضافه درمی آید.

و مفاسد این جور کلمات به حصر نمی گنجند. و حقیقت این، استبداد و اطاعت نکردن به اهل عصمت سلام الله علیهم است. از این باب است که در هیچ جا نسبت جهل به خودشان نمی دهند، با وجود آنکه حضرت صادق (علیه السلام) فرموده است: هرکس جواب گوید از هرچه سؤال کنند، دیوانه است.

در ذات حضرت اقدس الهی، حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین (علیهم السلام) اعتراف به عجز خودشان و نهی از تکلم فرموده اند. اما این شخص، علم خدای تعالی را - که عین ذات اوست - تحدید می کند و می گوید که از روی علم به اسباب و کیفیت سببیت و تأثیرات است. و جزئیات را به این نحو می داند نه بر وجه جزئی. و این قول، کفر و نسبت جهل به خداوند عالم است.

### [کلام در رجعت]

و حدّ وسط این است که در معنی آیه ذکر شد موافق ظاهر آیه و نصوص کثیره. و اولی آیه رجعت است و معلوم است که حشر فوجی از مکذّبین به جهت انتقام است. پس لابد است که صاحب انتقام، حضرت رسول خدا و ائمه اطهار سلام الله علیهم است. رجعت می کنند. و آخر آیه شریفه مبارکه در این مطلب صریح است. می فرماید: ﴿فهم یوزعون﴾، یعنی: آنگاه نگاه داشته می شوند. ﴿حتّٰی اذا جاؤوا﴾ یعنی: زمانی که آنها آمدند، ﴿قال اکذّبتُم بآیاتی و لم تحیطوا به علما اَمَّا ذٰلکَ انتم تعملون﴾ (نمل (۲۷) / ۸۴)

یعنی حضرت امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - که صاحب رجعت است، می‌فرماید. و هرگاه گوینده خداوند متعال بود، «قلنا» می‌فرمود، زیرا سیاق کلام در این آیات، از خدای تعالی به طریق متکلم مع الغیر است، از جهت تعظیم و عدول به متکلم وحده نکته می‌خواهد. و نکته در اینجا مفقود است، خصوصاً بعد از این کلام از خدای تعالی به طریق متکلم مع الغیر نیز تعبیر می‌فرماید.

پس مراد این است [که] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید به طریق توبیخ: آیا تکذیب نمودید به آیات باهرات در حق من و یا آنچه می‌کردید، چه عمل بود؟ ﴿ووقع القول عليهم بما ظلموا فهم لا ينطقون﴾ (نمل ۲۷ / ۸۵) یعنی ثابت و واقع شد به ایشان قول و حکم عذاب به سبب ظلم نمودن به آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين، پس آنها تکلم نمی‌کنند.

﴿ألم يروا أننا جعلنا الليل ليسكنوا فيه و النهار مبصراً، إنّ في ذلك لآيات لقوم يؤمنون﴾ \* و يوم ينفخ في الصور ففزع من في السماوات و من في الأرض إلا من شاء الله و كل أتوه داخرين ﴿ (نمل ۲۷) / ۸۶-۸۷)

یعنی: آیا نمی‌بینند به تحقیق ما شب را قرار دادیم که در آن ساکن باشند، و قرار دادیم روز را صاحب روشنایی تا به واسطه او ببینند؟ در این آیاتی است برای قومی که ایمان می‌آورند.

و روزی که نفخ صور می‌شود و «صور» شاخی است از نور که به عدد ارواح خلائق سوراخها دارد. همان روز که نفخ صور شد، ترسناک می‌باشند آنهایی که در آسمانها و زمین‌ها هستند مگر آنهایی که خدای تعالی خواسته که نترسیده باشند. به فاصله دو آیه معلوم است آنهایی که خداوند عالم خواسته که نترسند، صاحبان حسنه‌اند. افضل حسنات و شرط قبول جمیع حسنات، ولایت حضرت امیرالمؤمنین و اولاده المعصومین الطاهرين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين است. پس صاحبان حسنه، اهل ولایت آل محمد صلوات الله و سلامه عليهم است.

و سایر خلائق به طرف حشر - که محل حساب و حکم است - با کمال خوف و

ذلت می آیند.

پس آیه قیامت، همین آیه مبارکه ﴿یوم ینفخ فی الصور - إلى آخره﴾ است. و آیه مبارکه ﴿یوم نحشر من کلّ امة فوجاً من یکذب﴾ در غیر قیامت، یعنی در رجعت است، زیرا که در قیامت، حشر و زنده شدن منحصر نیست به فوجی از کاذبین هر امت. و اگر لفظ «مِنْ» داخل به جمیع امت برای تبعیض نباشد، پس قید نبودن آنها از کاذبین، لامحاله می رساند آنهایی که از هر امت فوجی محشور می شوند، از مکذبین می باشند نه غیر ایشان. و مراد، بودن حصر است نسبت به مستضعفین. پس با آمدن مؤمنین منافات ندارد. پس مراد در اینجا این است که خدای تعالی در رجعت، محض کافر را زنده می کند به جهت اخذ انتقام و عقاب در دنیا. و مؤمن را زنده می کند به جهت اجر جهاد و فرحناک و مسرور بودن ایشان به جهت ظهور دولت حقّه حضرت رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین. و این حضرات بزرگواران به دنیا رجعت خواهند فرمود، زیرا که صاحب سلطنت حقّه و انتقام و حکم اند. و مستضعفین در قبر، به حال خود تا نفخه صور می مانند. و افعال که به صیغه ماضی است، به جهت سرعت ترتیب مسببات است به اسباب خود، نه به جهت به مجرد تحقیق وقوع. در باب سابق کثیره ذکر شد. و از جمله آیه ﴿فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل﴾ و معنی آن گذشت در ضمن آیه سابقه چنانکه بیان شد. ایمان نمی آورند. به چیزی که در سابق تکذیب نموده اند. و تکذیب در دنیا، مستلزم ایمان نیاوردن نیست، چنانکه جماعت کثیره در دنیا، اول تکذیب کرده و مُصرّ بودند، بعد ایمان آورده اند. پس مراد از تکذیب قبل، تکذیب عالم ذرّ است. مستلزم است [که] در دنیا هم ایمان نیاورند به جهت رکوز تکذیب در بواطن آنها در عالم ذرّ، مثل چشیدن رقیق نامناسب به شرّ، نه به طریق جبر. پس وجه ترتیب ثواب تلاوت به این قصص مشتمله بر معارف - که علت غایی ایجاد است - استبعاد ندارد.